سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 14

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ للهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبين، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ إنْ مِنْ أُمَّةٍ إلاَّ خَلا فيها نَذيرٌ) [1]

به همان ادلّه عقليّه‌ای كه ما به وجود نبی ملزميم و احتياج داريم به اينكه پيغمبر باشد، همان ادلّه مُلْزِمه، ما را نيازمند و محتاج به وصّی پيغمبر مي‌كند.

احتياج ما به انبياء از دو راه است: يكی راه «جهل» و ديگری راه «عجز». ما به حقايق جاهليم و بسياری از مطالب را نمي‌دانيم. لازم است پيغمبر، ما را به آن حقايق عالم كند و به واقعيّات در دو قسمت عباديّات «عقليّه» و «نقليّه» راهنمايی كند. ما ضعيف هستيم. گاهی مغلوب هوا و هوس می‌شويم. عليرغم علاقه به كار خوب و با تنفّر و انزجار قلبی از كار زشت، مقهور شهوت مي‌شويم. غلبه شهوت و غضب، عليرغم خواسته عقلي‌مان، ما را به كار زشت وا مي‌دارد. بايد يك قویّ قاهری باشد كه چون به او متوسّل شديم او ما را كمك بدهد و از زير زنجير شهوت و غضب برهاند. اين دو، علّت احتياج ما به پيغمبر است. بعد از پيغمبر عيناً همين دو حاجت و همين دو نيازمندی نسبت به وصّی پيغمبر هم هست. بعد از پيغمبر هم بايد يك نفر هادی مهدی باشد كه خود او هدايت شده به تمام حقايق و تمام مخفيّات عالم باشد. لهذا به او «مهديّ» مي‌گويند كه بايد ما را به همان حقايق مخفّيه هدايت كند. بايد بعد از پيغمبر، وصی او باشد كه هنگام عجز و ضعف ما و توسّل ما به او، بتواند با قدرت ولايتی ما را كمك كند و از زير زنجير شهوت و غضب برهاند و در گرفتاري‌های عالم طبيعت به ما كمك دهد. اين را دانستيد.

لازمه این مطلب این است که آن وصّی هم مانند پیغمبر باشد. سنخ پیغمبر باشد؛ یعنی علم و قدرت او مانند علم و قدرت پیغمبر باشد تا بتواند کارهای نبوّتی را نسبت به رعیّت انجام دهد. اینها مقدّمه بود. قدری حواستان را جمع کنم. حالا اوّل صحبت است.

لازمه این مقدّمه‌ای که عرض کردم اینست: وصیّ پیغمبر باید شبیه به پیغمبر باشد. یعنی علم و قدرت او مانند علم و قدرت پیغمبر باشد و همانطوری که پیغمبر سنخ ماست و در دسترس ماست و خلاصه با ما تناسب دارد، این وصیّ پیغمبر هم باید اینچنین باشد. باید مانند پیغمبر باشد. یك شخص مادّی در قالب بدنی و روی همین زمین تا ما بتوانیم با او حرف بزنیم، تا ما بتوانیم حرف او را بشنویم، تا ما بتوانیم به او عرض حاجت کنیم. عیناً همان طوری که پیغمبر بوده است، او هم باید همانطور باشد؛ یعنی سنخ ما باشد. وصیّ پیغمبر باید اینطوری باشد. اگر خاطرتان باشد در پنج روز قبل عرض کردم آن کدبانوی عالم طبیعت که به نام «حجّة الله» نامیده مي‌شود، باید روی همین کره و در قالب بدن جسمانی باشد. چه اگر غیر این شد، شبیه به پیغمبر نخواهد بود و ما از او نمي‌توانیم استفاده کنیم. بنابر این مقدّمات، نتیجه مثبته قطعیّه این شد که حضرت مهدی7، موعود اسلام و دوازدهمین وصیّ پیغمبر خاتم، باید موجود جسمانی باشد و در همین عنصر باشد و سنخ با ما باشد تا ما بتوانیم از او استفاده کنیم.

خواهید گفت آقای شیخ! نیم ساعت است سر ما را گیج کرده‌ای؛ مقصودت چیست؟ مگر کسی غیر از این را مي‌گوید؟ بله! تمام این مقدّمات برای آگاه شدن شما بود از دو مسلک و دو عقیده که از این دو عقیده پرهیز کنید. این دو عقیده خلاف عقل و خلاف نقل است. مهدی ما، باید در همین قالب بدنی و روی همین زمین، و به صورت جسمانی و شخصی باشد. انسانی که بشود او را ملاقات کرد و با او حرف زد.

«صوفیّه» و «عرفا»، لولا الکلّ جلّشان، لولا الجَمع اکثرشان، زیر این بار نیستند. مهدویّت را شخصیّه نمي‌دانند. اینکه آخوندهای فقیه شما، مقلّدین و مجتهدین و محدّثین، شما را از صوفیّه و عرفاء احتراز مي‌دهند و صَف آن‌ها را از خودشان جدا مي‌کنند و به شما توصیه مي‌کنند که با اینها نزدیك نشوید، بي‌خود نیست. این حجج اسلام با این بوقعلیشاهها چه پدرکشتگی دارند؟! هیچ چیز! مرحوم مقدّس اردبیلی چه دشمنی دارد؟! این بزرگواری که تالی تلو عصمت بوده و اگر بعد از معصومین بخواهیم کسی را در رتبه سلمان اسم ببریم، مي‌توانیم مرحوم اردبیلی را اسم ببریم. این بزرگوار با شاه نعمةالله ولی چه دشمنی دارد؟ هیچ چیز! با نورعلیشاه، مهرعلیشاه، مستعلیشاه و

معصوم‌علیشاه چه دشمنی دارد که یك کتاب فحش بر اینها نوشته و به استناد و تکیّه به احادیث اهلالبیت:، شیعه را از اینها تبرّی داده. مي‌فرماید شیعه نروند دور و بر اینها؛ با اینها ملاقات نکنند. البتّه مُرادم درویش‌های پرسه‌زن نیست. اینها چیزی نمی‌فهمند. با آن گنده‌ها دارم حرف می‌زنم. اینها که دو تا «یا علی» مي‌کشند، عوامند بدبختها! ما با بزرگانشان حرف داریم. تا چشمتان به بنده خدائی افتاد که «یا علی» مي‌گوید، چوب و چماق فحش را بالای سر او نکشید. کلام، سر اقطاب و مراشده اینهاست. مقدّس اردبیلی با اینها چه دشمنی دارد؟ هیچ چیز! اینها بر خلاف حقّ و حقیقت گفته‌اند. بر فقهای شریعت واجب و لازم است که عوام را بیدار کنند.

از ارکان مذهب ما شیعه اثناعشریّه اینست که «مهدی» یك شخص مولود جسمانی روی این کره است و ولایت از او بر ممکنات جاری مي‌شود. قطب، اوست؛ غوث، اوست؛ محور، اوست؛ رکن دنیا و دین اوست؛ دستگیر همه بشر بإذن ربّ العالمین اوست، الی آخرِ صفات و فضائلی که دارد. اینها را اغلب عرفا منکرند. یك چنین شخص اینطوری که مرکز ولایت باشد و به اصطلاح خودشان ولایت از او در خلق جاری شود، اینها قائل نیستند. یك عدّه زیادی از آن‌ها و کسانی که چیزفهم هستند و در عرفان و تصوّف، سرشان به کلاهشان مي‌ارزد قائل نیستند. چون در آن وادی، هم اصل و بدل خیلی است. نه هر کس بوقی و من تشائی داشت و چهار تا «یا حق» و «یا هو» گفت مي‌شود او را فقیر مولا گفت! اینها دروغ‌اند و با اینکه دروغ هستند دروغ اندر دروغ هم دارند.

آنها که سرشان به کلاهشان می‌ارزد آنها مي‌گویند امام زمانِ هر کسی، آن شیخ ارشادی است که این آدم با او بیعت ولایتی کرده است. اینها مي‌گویند تا کسی به بیعت خاصّه با ولیّ بیعت نکند یا با آن کسی که با ولیّ بیعت کرده تا این کار را نکند، او اسلام دارد امّا ایمان ندارد. ما در نظر آنها مثل سنّي‌ها هستیم. چون ما به بیعت خاصّه مشرّف نشده‌ایم و بیعت نکرده‌ایم. همانطوری که سنّي‌ها ارث مي‌برند و نکاح مي‌کنند و خونشان محفوظ است، ما هم به نظر اینها ارث مي‌بریم و نکاح مي‌کنیم و خونمان محفوظ است، امّا ما را از حقیقت ایمان بهره‌مند نمي‌دانند. چه وقت ما را مؤمن مي‌دانند؟ آن وقتی که با سرسلسله یا با کسی که متّصل به سرسلسله است بیعت کنیم. چنانچه از راه کمیل متّصل به علی7 شدي و با او بیعت کردی مسلمان واقعی مي‌شوی.

حالا بیعتشان چه طوری است؟ بیعت اینست که تماسّ و ملامسه‌ای بین تو و بین ولی یا بین تو و بین آن کسی که متّصل به ولیّ است، حاصل شود و اثری از او به تو برسد. یك عدّه تماس را به

شکم مي‌دانند که ناف شیخ به ناف این مبتدی باید متّصل باشد. يك عدّه مي‌گويند اثر لمسی در انگشت و ابهام بیشتر است. از آنجايي که «لکلّ ظاهر باطن علی مثاله» باید صورت درست شود تا معنا طبق صورت شود. وقتی پیوند گرفت، میوه‌هایش شیرین مي‌شود. باید چند غسل کند: غسل اسلام، غسل توبه، غسل دخول در باب ولایت و غسل استغفار. باید جامه پاکیزه‌ای بپوشد و دلیل راه، او را بکشد و پیش شیخ ارشاد بیاورد. اگر خواسته باشد به تمام شرایط رفتار کند باید دستمالی به گردن او بیندازد و او را بکشد و ببرد درکمند آن طرف. اطاق باید خلوت باشد. شیخ ارشاد پیراهنش را بالا مي‌زند. این سالك هم که مي‌خواهد به بیعت خاصّه ولایتی بیعت کند تمام دکمه‌ها را باید باز کند. شکم به شکم او و ناف به ناف او بگذارد. این لمس و ملامسه‌ای که بین شیخ ارشاد و سالك شد، این مبتدی و سالك با آن مرشد پیوندی گرفته است. حالا زن باشد یا مرد فرق ندارد. چون او باباست و این‌ها دختران و پسرانش. اینها را راست مي‌گویم.

البته آنهایی که قدری متدیّن‌تر هستند اینگونه نیستند. سالک باید جلو برود، سکّه و تکّه و جوز بُوا را ببرد. اگر دستمالی هم باشد بهتر است. لیره (سکّه) باشد و تکه و جوز بوا و شاخه نبات. فقیر سالکی که مي‌خواهد مؤمن بشود باید اینها را ببرد. آن وقت صفای درویشی مي‌کند. باید ابهام‌ها به این ابهام وصل شود. آن وقت آن یکی ابهام این را ببوسد او هم ابهام این را. این دو که به هم وصل شد، پیوند گرفته‌اند، و چیزی از مرشد داخل سالك می‌رود. این خلاصه مطلب.

این دخول ظاهری که از طریق لامسه است نشانه دخول معنوی است که روحانیّت و صورت ملکوتی شیخ ارشاد، در کشور روح سالك وارد شده است. آن وقت سالك، بنده خدا شده است. سالك، مسلمان واقعی شده است. سالك، دارای ایمان شده است. (وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُم) [2] اینجا ایمان داخل قلبش است. دخل الإیمان فی قلبه. از این ناف به ناف گذاشتن و تلقین ذکر کردن، ایمان داخل او می‌شود. بعد می‌گوید فرزندم! فردا صبح صد و ده نوبت بگو «لا فتی إلا علی لا سیف إلا ذوالفقار». بعد ریزه ریزه از ذکر به فکر مي‌کشند. بعد از فکر به تفکّر در فکر که مراقبه باشد می‌کشند. يك حقّه‌بازي‌های عجیبی دارند. مي‌گويند به این اتّصال که نام آن بیعت خاصّه است، صورت ملکوتی شیخ در کشور جان سالك وارد مي‌شود. این همان امام زمانش است. این صورت ملکوتی، همان امام زمانش است. این امام زمان نهفته است. سکینه همین هست. «نزل السکینة فی قلوبهم» همین است. ایمان همین است. «ربّ الأرض» که (وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها) [3] همین است. امام همین است. شیخ در رعیّتش مثل نبی است در امّتش. این حدیث را هم از پیغمبر نقل مي‌کنند: «الشّیخ فی قومه کالنّبی فی امّته» نبیّ واقعی همین است. این پنهان است. این باید آشکار

شود. آشکارا شدنش هم حقّه‌بازي‌های زیاد دارد. به او حالی مي‌کنند که باید وجهه همّت تو، شیخ باشد یا تبر برگیر و مردانه بزن. شعر برای مثنوی است.

یا تبر برگیر و مردانه بزن یا به گلبن وصل کن این خار را تا که نور او کشد نار تو را

تو علی وار این در خیبر بکن وصل کن با نار، نور یار را وصل او گلشن کند خار تو را

همین را که من گفتم، مولوی به شعر درآورده است. آخوند ملامحمّد بلخی خیلی لوطی بوده؛ شیخ محمّدِ محضردار یا مدرسه‌دار نبوده! چیز عجیبی بوده! خیلی پهلوان بوده؛ امّا کج رفته.

به هرحال تلقینِ «ذکر» مي‌کند. مي‌گوید باید همّتت همان باشد و چیزهای دیگر که نمي‌خواهم بگویم. خورده خورده يك مرتبه کار به جایی می‌رسد که تا فقیر مولا می‌رسد سر خشت، توحیدی می‌نشیند. خصوصاً اگر ذکرهای قلبي او چهارضرب و سه‌ضرب باشد، بر اثر تلقیناتی که در او شده تا سر خشت می‌نشیند مي‌گوید «لا اله الا الله»، شیخ ظاهر مي‌شود. اوّل صورت مُلکی بعد صورت ملکوتي‌اش روشن مي‌شود. می‌بیند همان شیخ ارشاد از در بسته وارد شد. اینکه شیخ را می‌بیند و ملکوت شیخ صورت انداخته در دل سالك، این ظهور امام زمانش است. این، آن سکینه پنهانی است که آشکار شده. این، کشتی سیّار عشق است که در هفت دریای معرفت، آدم را سیر مي‌دهد. این همان نوح وقت و غوث وقت است که اگر دست به او انداختی از امواج و طوفان‌های امیال عبور خواهی کرد. تو باید تا وقتی که حالت حضور پیدا کنی تمام توجّهت به او باشد. تفکّر در فکر هم همین است. اگر این حضور دوام پیدا کرد، ظهور کلّی مهدی در انسان شده است؛ و اگر ظهور، کمی مي‌شود و کمی نمي‌شود، ظهور کلّی مهدیّت نشده است.

این خلاصه حرف‌های مهدویّت نوعیّه است که شیخ ارشادت مهدی تو می‌شود. اوّل صورت مُلکي او را باید در نظر بگیری و بگویی «لا إله إلا الله». بعضي هم برای اینکه هنگام نماز به آن صورت توجّه داشته باشند عکس مرشد را جلو سجّاده مي‌گذارند. مثنوی هم مي‌گوید:

چون خلیل آمد خیال یار من

صورتش بت معنی او بت‌شکن

شما که مثنوی را نمي‌شناسید، هی می‌روید و می‌خرید، امّا ما مي‌دانیم که چهار تا خوب دارد، و زهرهایش را شما نمي‌فهمید. این را ملاسلطانعلی گنابادی در تفسیر «بیان السّعادة» در ذیل يك آیه معنی مي‌کند که چون با صورت شیخت طلسم‌های خیالات را شکسته‌ای.

پس نزد این دسته از عرفا، امام زمان خارجی که سرسلسله ولایت باشد، و ولایت از او در خلق جاری شود، و او بإذن الله دنیا را بچرخاند و بگرداند و الآن پنهان از این دیدگان باشد و روزی بیاید و دنیا را پُر از عدل و داد کند، مقبول نیست. همین ملامحمّد در مثنوی مي‌گوید:

پس به هر دوری ولیّی قائم است پس امام حیّ قائم آن ولیّ است

تا قیامت آزمایش دائم است خواه از نسل عمر خواه از علی است

لذا خود ایشان در کرسی‌نامه‌شان بعضی عمري‌ها را دارند. در کرسی‌نامه‌ای که سلطانعلي‌ها دارند مرفوع مي‌کند: سلطان محمّدشاه پسر سلطان حیدرشاه و همینطور مي‌رود بالا؛ اذن گرفته از کی، او از کی تا معروف کرخی. سه چهار تا سنّی هم داخل آن خوابیده‌اند. وليّ او مي‌خواهد سنّی عمری باشد یا خود عمر یا علی، براي او فرق نمي‌کند. آنکه شیخ ارشاد است او امامش هم هست.

پس امام حیّ قائم آن ولیّ است مهدی هادی وی است ای راهجو

خواه از نسل عمر خواه از علی است هم نهفته هم نشسته پیش رو

هم در درون تو است و هم در موقع تفکّر در فکر حضور پیدا مي‌کند. اینکه فقهای ما به اینها تف مي‌اندازند که بي‌خود نیست! از این چرت و پرت‌ها زیاد دارند. ما یکي از آن‌ها را گفتیم. خوب معلوم شد مهدی7 ما، آنچه صوفیّه مي‌گویند نیست.

یك نکته به شما بگویم: اینها الآن این بوقعلیشاه‌هایی را که صاحب تخت هستند از امام زمانی که ما معتقدیم بیشتر اهمّیّت مي‌دهند. صاف صاف. مردی آمده بود مشهد، امّا اوّل رفته گناباد. به او گفتند چرا اوّل حرم نرفتی؟! گفته اوّل رفته‌ام پیش امام زنده. فلان بوقعلیشاه پشم الملك که او را در کلمه اوّل محکوم کردم. همین مرکز فعلي‌شان هیچ چیز بلد نیست. معلومات ظاهریّه را که بلد نیست، از معلومات طریقتی هم چیزی بلد نیست. آن وقت این امام زنده است! امام رضا7 امام مرده است! شما اگر کرسي‌نامه‌ها را نگاه کنید اسم محمّدبن الحسن العسکری8 نیست. ولایت را از او جاری نمي‌دانند. ولایت از فلان پشمالوشاه، آن یکی از بوقعلیشاه، همینطوری هی شاه شاه، یك‌مرتبه سر درمي‌آورد از معروف کرخی یا از کمیل زیاد نخعی یا از آن یکی دیگر. اصلاً حجّت، امام زمان7 نیست. پس این وصیّ دوازدهم پیغمبر خاتم9 در روی زمین چه کاره است؟ چرا اسم او را نمي‌برید؟ اگر امامتش را قبول دارید چرا ایشان سرسلسله تو نباشد؟! چرا ولایت از ایشان جاری نشده است؟!

آقایان اجمالاً بدانید رشته صوفیّه و لو اسم امام زمان7 را ببرند، باز هم آنها گول می‌زنند. «صلوات کبیر» را درست کرده‌اند و اسم امام زمان7 را مي‌برند «یا شریك القرآن»، خوب آیا ایشان امام توست؟ بله. پس چرا ولایت از ایشان جاری نشده؟! پس چرا در کرسي‌نامه تو، نام او نیست. باید بیعت خاصّه، منتهی به ایشان بشود. توجّه فرمودید؟

اگر بگویی ولایت که از او جاری نمي‌شود و چون فعلاً زمان غیبت است، چیزی از او جاری نمي‌شود، پس هیچ چیز از او صادر نیست. گول حرف‌های آن‌ها را نخورید که مي‌گویند ما اسم حضرت را مي‌بریم، زیارت سه جانبه داریم، زیارت امام رضا7 داریم. بپرسید امام زمان7 چه کاره است؟ نوح کشتی است؟ اگر بله، پس چرا بیعت شما به ایشان متّصل نیست!

آقایان! مهدی7 در روی این کره است. مثل شما هم هست. همین الآن هم در بین شما رفت و آمد مي‌کند. تا سال گذشته در تهران آمده است. علي‌رغم آن کسي که نمي‌خواهد بفهمد. آن وقت آخوند ملااحمد احسائی عرب خشك‌مغز؛ اصلاً عرب، خودش خشك است، هوایش خشك است، مغز عرب خشك‌تر است. وای به وقتی که ریاضت بکشد که خشك اندر خشك است. وای به وقتی که دواهای حادّی بخورد که هیچ. او همانطور بود. شیخ احمد را نمي‌شود لعن کرد. او بی‌علاقه به اهل‌البیت: هم نیست. امّا از بس کندر خورد و ریاضت کشید دماغش خشك شد. چرت‌ها گفته است. ایشان در رساله «رشتیّه» خود کلمه‌ای گفته و که مبدأ «بابیگری» از یك جهت همان شد. او مي‌گوید امام دوازدهم محمّدبن الحسن العسکری8 اینجا نیست. باز خدا پدر او را بیامرزد که یك «محمّدبن الحسن العسکری8» قائل است. پس کجاست؟ مي‌گوید در عالم «هورقلیا» است. در «جابلسا» یا «جابلقا.» هورقلیا چیست؟ معلوم نیست عربی است؟ سریانی است؟ عبرانی است؟ مي‌گوید فوق فلك هفتم، اقلیمی به نام «اقلیم هشتم» است. آن اقلیم را حلال‌زاده‌ها مي‌دانند. اسم آن «هورقلیا» است. در آن، دو شهر بزرگ است. یك شهر به طرف مغرب و یك شهر به طرف مشرق. شهر طرف مغرب «جابلقا» و شهر طرف مشرق «جابلسا» است. ما جابلقا و جابلسا را قبول داریم. علامه مجلسی در «السّماء و العالم» نقل فرموده است. او مي‌گوید امام زمان7 با جسد هورقلیایی آنجاست. نمونه جسد هورقلیایی هم چند چیز است. یکی آن جسدی است که داخل آب است. وقتی کنار آب می‌ایستید، عکس شما در آب می‌افتد و وقتی داخل آب رفتید، شما با او یکی مي‌شوید. یك مثال دیگر، جسد خواب شماست. یك مثال، جسد قائم به آینه است و همینطور مثال‌های دیگر.

مي‌گويد در آن هورقليا حوض بزرگی است از اين کره زمين بزرگتر. علی‌الدّوام چهار نهر آب در اين حوض مي‌ريزند و اهالی جابلقا و جابلسا از آن حوض آب برمي‌دارند. اگر از آن حوض آب برندارند سرشار مي‌شود و اين عالم را مي‌برد. مي‌گويد آن آب ريختن سر و صدا دارد. مي‌خواهيد صدايش را بشنويد؟ مي‌گويد انگشت‌های خود را در گوشتان بگذاريد و خوب فشار دهيد. خوب که فشار داديد، توجّه کنيد! يك صدای هوّ و هوّی مي‌شنويد. او صدای همان آبهاست.

مي‌گويد مردم جابلقا هر روز به جابلسا مي‌روند و مردم جابلسا به جابلقا مي‌روند. اينها در بين راه با هم ملاقات و احوال‌پرسی مي‌کنند. ولی لغت‌شان لغت خاصّی است. صدای مخصوصی دارند. مي‌خواهيد صدای آنها را نشان بدهم و بشنويد؟ مي‌گويد شب به جای خلوتی در بيابانی که هيچ صدايی نباشد برويد؛ نه صدای اتومبيل نه صدای پا. هوای صاف. هيچ صدايی نباشد. آنجا گوش بدهيد. يك وز وزهای خفيفی مي‌شنويد. آن صدای مردم جابلقا و جابلساست. خود اين کلمات دلالت مي‌کند بر اينکه شيخ احمد ديوانه شده است. از اين چرت‌ها زياد دارد.

يك جزيره‌ای به نام «جزيره زن‌ها» پيدا کرده. شاگردش سيّد کاظم رشتی هم يك «جزيره واق واق» درست کرده. شاگرد شاگرد او -کريمخان- هم يك آيينه‌ای پيدا کرده. يك کوه ياقوت هم سيّد علي‌محمّد پيدا کرده. اين چهار تا واقعاً لعبتی بودند. شيخ احمد احسائی مي‌نويسد اينکه عيسای مسيح بدون پدر به دنيا آمده اهمّيّت ندارد. اين امر تازه‌ای نيست. شهری است به نام شهر زن‌ها. آنجا هيچ مردی وجود ندارد. مي‌گويد نطفه مرد يك بويی دارد. آنی که مبدأ ولادت طفل است بوی نطفه است. مي‌گويد شهری است و در اين شهر درختی است. اين عين عبارت شيخ احمد است. به حق خدا قسم من زياد نمي‌کنم. مي‌گويد در اين شهر درختی است. از پهلوی درخت چيزی شبيه به آلات رجليّت بيرون آمده. اين بو در آنها هست. زن‌های شهر استعمال مي‌کنند و اولاد پيدا مي‌کنند. اولادهای آن‌ها هم دختر است. مي‌گويد اين شاهد اينست که در پيدايش فرزند، مرد لازم نيست. خدا به وسيله جبرئيل آن بو را به رحم مريم رساند.

آن وقت سيّد کاظم جزيره واق واق درآورده. مي‌گويد جزيرهايست که ننه‌ها مثل درخت‌ها مي‌مانند و هر که با درخت‌ها نزديك مي‌شود اولادش دختر است. دختر به مادر چسبيده و اگر از مادرش جدا کنی مي‌ميرد.

يك دوربينی سيّد علي‌محمّد درست کرده و يك آيينهای حاج کريمخان. خلاصه اينها مذهب را لجن‌مال کردند.

خیر! امام زمان7 در هورقلیا نیست. امام زمان7 روی همین کره است. به ابراهیم‌بن مهزیار فرمودند: «پدرم فرموده که من در جاهای نزديك به آبادی نیایم. من در جاهای دور از آبادی زندگی کنم که دشمنان به من دست دراز نکنند.»

اي وای! «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» من از عرفا، خیلی ناراحتم. خدایا به محمّد و آل محمّد: عقاید ما را از شرور این شیاطین انس و شیاطین جنّ حفظ بفرما.

دیگر بس است. سینه‌ام خسته شده.

ای قمر تابناك برج امامت ای به قد و قامت تو شور قیامت

ای گُهر آب‌دار درج کرامت خیز و برافراز يك سر آن قد و قامت

خیز و برافروز يك ره آن رخ رخشان

خدایا به حقّ قرآن عظیم و به روح خاتم النّبیین9 به همین زودی چشم این جمع را به جمال منیر آن بزرگوار روشن بفرما.

«فَدَخَلَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ7 فِي جُمْلَتِهِمْ مُتَنَكِّرَةً وَ عَلَيْهَا أَرْذَلُ ثِيَابِهَا وَ مَضَتْ حَتَّى جَلَسَتْ نَاحِيَةً وَ حَفَّتْ بِهَا إِمَاؤُهَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ هَذِهِ الَّتِي انْحَازَتْ ...»

اف بر تو ای روزگار! چه کار کردی؟ این خانمی که شاه‌دخت کوفه بوده، این خانمی که زن‌های بزرگ کوفه آرزومندی شرفیابی خدمتش را داشته‌اند، این دخترِ ملك عراق است، این دختر امیرالمؤمنین7 است. از شما سادات عذر مي‌خواهم. این مخدّره‌ای که اینچنین مقامی داشت حالا در همین شهر او را به صورت اسیری آورده‌اند. اي وای! به جان شما عمّه شما غیر از يك پیراهن چیز دگر ندارد. بیش از این نمي‌گویم. امّا پیرهن طوری نبود که بی‌بی خجالت نکشد. بی‌بی از لباس خودش خجل بود. يك وقت دیدند با آستین خود صورتش را گرفته. کنیزها دورش را گرفته‌اند. رفت گوشه مجلس نشست. آن لامذهب فهمید این زن، بزرگِ زن‌هاست. لابدّ یا عیال امام حسین7 است یا خواهر امام حسین7 است یا دختر امام حسین7. حالا باید نیشتر زد. حالا باید نمك روی جراحت او ریخت. این بود پرسید «مَن هذه المتنکّره» این زنی که خودش را به ناشناسی زد و رفت کنج مجلس نشست کیست؟ کسی جواب نداد. فهمید مطلب مهمّ است دوباره پرسید. باز هم کسی جواب نداد. مرتبه سوم در غضب شد. از غضبش ترسیدند که مبادا این لامذهب اسائه ادبی کند. برای زن باعفّت خیلی سخت است مقابل نامحرمان اسمش را ببرند، آن هم اینطور شاهزاده‌ای را. کنیزی از جا بلند شد و صدا زد: «أمیر! هذه زینب بنتُ امیر» اینجاست که نیشتر را زد به قلب زینب3.

پيغمبر ما مي‌گويد:

«ارْحَمُوا عَزِيزَ قَوْمٍ ذَلَّ وَ غَنِيَّ قَوْمٍ افْتَقَرَ وَ عَالِماً تَتَلَاعَبُ بِهِ الْجُهَّالُ.» [4]

بر سه كس رحم كنيد. يكى به عزيزى كه خوار شده. اين شاهزاده‌اى كه حالا اسيرش كرده‌اند عوض اينكه بر او رحم كنند، يك مرتبه صدا زد: «زينب! شكر خدايى را كه برادرت را كشت و شما را رسوا كرد ...»

[1] . فاطر: 24

[2] . الحجرات: 14

[3] . الزمر: 69

[4] . بحارالأنوار، ج 2، ص 44